

رد اتهامات سکولاریستها و مستشرقین در مورد تعدد زوجات پیامبر (ص)

رد مقاله منتشره مهدی خلجی (یکتن از سکولاریستها و خبرنگار بی بی سی و رادیوی فردای امریکا) که بر طبق نظریات مستشرقین بر پیامبر عظیم الشان اسلام را تهمت شهوت پرستی وزن پرستی داده بود (نعوذ بالله)

شما مقاله مهدی خلجی را در دیل این نوشته تحقیقی میتوانید مطالع کنید

حکمت تعدد زوجات پیامبر (ص)

پیش از این که به حکمت تعدد همسران پیامبر ج پردازیم، لازم است برای خواننده مطالبی را که پیشتر درباره وضعیت تعدد همسران که در جوامع بشری و عرب پیش از اسلام شایع بود، یادآور شویم. در اینجا می افزاییم که ازدواج رسول خدا ج با بیشتر از یک زن در مدینه منوره و در سن پیری ایشان بوده است.

پس از ذکر این دو نکته به بیان علت تعدد زوجات پیامبر ج و رخدادهایی که باعث هریک از ازدواج های پیامبر ج گردید بنابر ترتیب زمانی آنها می پردازیم.

۱- خدیجه دختر خویلد

او نخستین همسر پیامبر (ص) است که در هنگام ازدواج زنی بیوه و سن وی بالغ بر چهل سال بود. این امر در حالی بود که پیامبر ج جوانی بیست و پنج ساله بود. خدیجه ل با پیامبر ج بیست و پنج سال زندگی کرد و هنگام مرگ شصت و پنج سال داشت و پیامبر ج در زمان حیات خدیجه ل با زن دیگری ازدواج نکرد.

از همین مسأله ازدواج پیامبر ج با خدیجه ل، پی می بریم که ازدواج پیامبر ج از روی هوس و شهوت نبوده است، و گرنه حضرت (ص) می توانست هرکدام از دختران جوانی را که بخواهد انتخاب کند، مخصوصاً که محمد ج در این هنگام به مکارم اخلاق و صفات نیکو شهرت داشت... اما پیامبر ص به دنبال پاکی و عفاف بود که جملگی را در خدیجه طاهره ل یافته بود.

۲- سوده دختر زمعه

در همان سالی که خدیجه ل وفات یافت، ابوطالب عموی پیامبر (ص) هم به سرای باقی شتافت و پیامبر ج این سال را سال حزن نامید. پیامبر ج که در این هنگام تنها و بدون یاور

مانند، نیازی شدید به کسی احساس می‌کرد که به او آرامش بدهد. در نتیجه با سوده ل که از زنان مؤمن و مهاجر است ازدواج کرد. سوده ل که شوهرش سکران بن عمرو را از دست داده بود، چون اسلام آورده بود، ترسید نزد خانواده‌اش باز گردد، زیرا مجدداً او را عذاب و اذیت می‌رساندند و شاید حتی او را می‌کشتند. هنگامی که پیامبر ج از احوال او باخبر شد، مایل گشت تا با او ازدواج کند، تا او را از بلاها و آزارها حفظ، و از او حمایت کند، پیامبر ج بر او کرامت نهاد و با وی ازدواج کرد، تا کسی را که با شوهرش در راه خدا هجرت کرده بود، از آزارها حفظ کند.

سن سوده ل در این زمان پنجاه و پنج سال بود و به همین خاطر مردم از تمایل رسول خدا ج به او، با اعجاب و ستایش برخورد کردند. حضرت (ص) این زن بیوه تنها و غمگین و ناتوان را سرپرستی کرد تا درسی برای تمام مردان باشد که همسر اختیارکردن آنان در راستای تحقق اهداف عالی‌شان باشد.

اینجاست که ما بطلان تهمت‌های دشمنان اسلام و اتهامان آنها را نسبت به شهوت‌پرستی و خودبینی پیامبر ج درک می‌کنیم.

۳- عایشه دختر ابی بکر صدیق (رض)

او از میان همسران مطهر رسول خدا (ص) و تنها دختر باکره‌ای بود که در نه سالگی با حضرت ج ازدواج کرد. به وسیله این ازدواج پربرکت با عایشه ل رابطه میان ابوبکر صدیق س و رسول خدا ج محکم شد و همچنین نظام برادری را که در جاهلیت نزد عرب جاری بود از میان برداشت. بر پایه این نظام، اگر دو نفر باهم اظهار برادری می‌کردند این رابطه مانند رابطه برادران واقعی تلقی می‌شد و مثل رابطه خونی بود، که در نتیجه ازدواج با دختر برادر حرام پنداشته می‌شد. به همین دلیل هم خولهل دختر حکیم، نزد ابوبکر صدیق س از تمایل رسول خدا (ص) به ازدواج با عایشه ل یاد کرد و ابوبکر (رض) هم در حالی که رابطه برادری پیامبر ج با خودش را یاد می‌کرد گفت:

آیا این کار صحیح است... عایشه دختر برادر پیامبر است...

هنگامی که خوله ل نزد رسول خدا رفت، مطلب را برای ایشان بازگو کرد و پیامبر به او فرمود: به سوی او برو به ابوبکر بگو: تو برادر من در اسلام هستی و من هم برادر تو هستم و ازدواج دخترت با من هم صحیح است [۲۸۸].

با این ازدواج مبارک، عایشه یکی از داناترین مردم گشت، که بزرگان صحابه رسول خدا ج درباره مسایل دینی از او سؤال می‌کردند و او تا چهل و هشت سال پس از وفات پیامبر ج در قید حیات بود و برای مردان و زنان دین را نشر و تبلیغ می‌کرد.

تاریخ‌نگاران تصریح کرده‌اند: یک چهارم احکام شرعی که پس از وفات نبی ج به دست مسلمانان رسید، از خلال روایت‌های عایشه (رض) است.

معروف است که او ۲۲۱۰ حدیث از سخنان پیامبر ج را روایت کرده شیخین شماره ۱۷۴ حدیث از وی و بخاری به استخراج تنها ۵۸ حدیث و مسلم ۶۸ حدیث از وی اتفاق نظر دارند.

پس چه حکمت و سری... بزرگتر از این می‌تواند در پس این ازدواج فرخنده و مبارک باشد؟! درباره فلسفه ازدواج پیامبر ج با عایشه، کلام را مغرض و بی‌انصاف پس از ۱۴۰۰ سال بی‌ارزش شمرده‌اند و تنها این رویداد را به قصد تهمت دوباره‌ای برای رسول خدا، در راه رسالت اسلامی بزرگ خود دستاویز قرار داده‌اند و این دو حادثه این‌ها هستند: حادثه إفک (تهمت)

الف- برخی از دشمنان اسلام این حادثه را وسیله‌ای برای طعنه زدن گرفته‌اند، تا آنجا که آن را تهمتی قرار داده‌اند و این چنین توصیفی از آن دارند که «ازدواج میان پیرمرد و دختر بچه‌ای زیبا و باکره خیلی عجیب است» و ساحت مقدس پیامبر (ص) را متهم به شهوت‌پرستی و جوشش غریزه جنسی ذکر کرده‌اند.

کسانی که این تعصب کورکورانه و کینه سیاه را نسبت به اسلام و رسول خدا ج دارند، از جمله غافلان و فراموشکاران هستند. بلکه کوردلانی هستند که بررسی و علل این رویداد را در قالب زمان و مکان به فراموشی سپرده‌اند.

اهل مکه همگی از این ازدواج مانند هر رویداد طبیعی استقبال کردند و حتی یکی از دشمنان رسول خدا (ص) هم در این هنگام، این ازدواج را به عنوان دستاویزی برای تهمت و آزار پیامبر قرار نداد. در حالی که این دشمنان اسلام در راستای بهتان و تردید و طعن به ساحت مقدس پیامبر از هیچ امری رویگردان نیستند.

آنها چگونه خواستگاری محمد از عایشه را زشت می‌پندارند، در حالی که پیشتر عایشه مورد خواستگاری (جبیر بن مطعم بن عدی) قرار گرفته بود؟

چگونه این مسأله را ناخوشایند می‌دانند در حالی که عایشه نخستین دختری نبود که با مردی هم سن پدرش ازدواج می‌کرد؟ آیا هرگز مانند ازدواج چنین دختران در موقعیت عایشه ل در آن جامعه وجود نداشت؟

چگونه این مسایل را انکار می‌کنند، در حالی که می‌دانند و می‌بینند که عایشه به سرعت رشد کرده و مانند دیگر دختران آن جامعه است، دخترانی که اگر تا پانزده سالگی ازدواج نمی‌کردند، واقعاً نوعی تأخیر تلقی می‌شد و از سن طبیعی ازدواج آنان گذشته بود.

خاورشناس با انصافی که از جزیره العرب دیدار کرده است، این مسأله را به خوبی درک کرده و گفته است: «عایشه با این که سنش کم بود ولی مانند زنان عرب که سریع رشد می‌کنند، بزرگ شده بود و این زنان در اواخر سن بیست سالگی به بعد تقریباً وارد سن میانسالی می‌شوند.»...

و همچنین او می‌گوید:

«اما دربارهٔ این ازدواج محمد (ص) که برخی به آن پرداخته‌اند... باید از دید اجتماع آن عصر، به آن توجه کنند. این‌ها اینگونه ازدواج‌ها را که غالباً به صورت عادت میان مردم قاره آسیا رواج دارد، درک نمی‌کنند؛ این عادت در شرق اروپا و در اسپانیا و پرتغال هم طبیعی بود؛ یعنی ازدواج در سنین پایین، و امروزه هم در برخی مناطق کوهستانی دوردست در ایالات متحده این عادت غیر عادی نیست...» [۲۸۹].

به همین دلیل است که می‌گوییم: پرداختن به حوادث و رویدادهای تاریخی جدا از زمان و مکان و مقتضیات محیطی، کاری عبث و بیهوده و نوعی پنهان‌کاری است.

کسانی که کتب تاریخی را با بی‌طرفی و بدون غرض می‌خوانند در وهلهٔ اول درمی‌یابند: خوله دختر حکیم، کسی است که عایشه را به رسول خدا ج نشان داد، تا با او ازدواج کند و او زنی بود که تشخیص می‌داد عایشه بزرگ شده و رشد کرده و شایستهٔ ازدواج در این سن می‌باشد و خوله می‌دانست که مردان چه نیازهایی به زنان دارند.

همچنین اگر این‌ها بفهمند مادر عایشه ام‌رومان که در ابتدا با این ازدواج موافقت نداشت، و وی که مادر است و مادر از دیگر افراد نسبت به نشانه‌های رشد در دخترش آگاه‌تر است، هنگامی که جوش و خروش زنانه دخترش را دریافت به ابوبکر گفت:

«این دختر را خداوند به راه خود برده است پس او را به رسول خدا ج بده که در خیر و برکت می‌افتد.»

و این مسائل است که باعث می‌شود تهمت‌های دشمنان اسلام کینه‌جو، پیرامون آنچه که آن را بی‌حرمتی نسبت به ارزش دختر بچه‌ای نامیده‌اند و آن را نوعی توحش جنسی خوانده‌اند، رد می‌کنیم. در اینجا است که حقیقت به طور آشکار برای هرکسی که پست‌ترین تنگ‌نظری‌های عقلانی و فکری را دارد، هویدا می‌گردد، پس آن‌ها به کدام سخن عقیده دارند؟؟!!

ب- حادثهٔ إفک

حدیث إفک، حدیث ماجرای است که برخی از منافقین نسبت به ام‌المؤمنین عایشه (رض) افترا زدند و آن را شایع نمودند. سردستهٔ این منافقان رهبر خزرجیان در مدینه عبدالله بن ابی سلول که میان همگان از مشهورترین دشمنان رسول خدا ج به شمار می‌رفت، بود. او همواره به رسول خدا ج و دعوت آن حضرت دروغ و نفاق و کینه می‌بست؛ به همین دلیل هم به دشمنان اسلام اعتماد می‌کرد و با آن‌ها علیه مسلمانان متحد می‌شد و آن‌ها را واسطهٔ قتل پیامبر ج قرار می‌داد. او قلب‌های آن‌ها را دربارهٔ دین جدید و پیروان آن پرکینه می‌کرد و همهٔ این‌ها (که خداوند دانای‌تر است) به خاطر این بود که اقتدار و قدرت او با ظهور اسلام تباہ شده بود.

جای شگفتی نیست که این منافق در ترویج حدیثِ اِفک و قرارداد آن به عنوان دستاویزی برای طعنه‌زدن به اسلام غرضی داشت و بدان وسیله کرامت پیامبر ج و همسر پاکدامنش را به مسخره می‌گرفت.

هدف ابن سلول، هم درست مانند هدف هرکسی است که تا به امروز مسألهٔ اِفک را دستاویز قرار داده، تا به اسلام طعنه بزند و خاورشناسان بی‌انصاف امروزی هم با بهتان زندگان قدیمی یک جهت می‌باشند که این تهمت‌زنندگان در جنگ‌های صلیبی تا به امروز، از هیچ بذل جانی فروگذار نکرده‌اند و این افراد بدذات به نقل این حادثه می‌پردازند و آن را با معجزات و خرافات مخلوط می‌کنند و هیچ راهی را برای گفتگو باقی نمی‌گذارند، همانطور که این کار را «واشنگتن اِرفنج» دربارهٔ سیرهٔ النبی ج کرده است.

برخی از آن‌ها از روایات واقعی سیره در این باره هم فراتر رفته‌اند و پنداشته‌اند که عایشه یک روز کامل از پیامبر ج دور بود و در کنار صفوان روزش را سپری کرد. این مطلب را ردویل، مترجم قرآن کریم، زمانی که به تفسیر این سخن در حاشیهٔ سوره نور می‌پردازد، بیان کرده است.

برخی از کسانی که به صحت این تهمت تأکید دارند می‌گویند، بر محمد (ص) آیاتی در سورهٔ نور نازل شد تا از سخن همسرش حمایت کند و ادعای سخن‌چینان را بی‌ارزش شمرده و وعدهٔ عذاب خداوند را که در این سوره آمده به ایشان بدهد.

همچنین ادعا کرده‌اند: ... هرکسی که تهمت زده و دروغ گفته و حقایق را واژگونه جلوه داده است و متون را تأویل کرده و احتمال بیهوده داده بر چیزی که عقل و دین قبول نمی‌کند. و غرض تمام این‌ها همان هدف ابن سلول است! اتهام به زنی که از آن تهمت مبری بود، طاهره‌ای که بی‌گناه بود و تنها غرض‌ورزان می‌خواهند در رسالت حضرت ج شک کنند.

ریشه داستان اِفک، پس از بازگشت پیامبر ج از جنگ بنی مطلق می‌باشد، پس از بازگشت سپاه از این غزوه، آشوبی شدید رخ داد و فتنه‌ای میان مسلمانان شیوع یافت. از پیروان عبدالله بن ابی سلول، سردستهٔ منافقان و رهبر خزرج، مردی بر سر آب، همانطور که این مسئله دربارهٔ هر چاهی ممکن است روی دهد، با فردی دیگر از مسلمین اختلاف‌شان افتاد، که در این باره هم غرض‌ورزان بسیار گفته‌اند... فریادی بلند کشید و گفت: ای خزرجی‌ها و بار دیگر فریاد زد: ای کنانه، ای قریش، و پیامبر ج خشمگین از طرح چنین شعارهای متعصبانه و کینه‌جویانه خارج شدند و پرسیدند: آیا به آن درجه رسیده‌ای که دعوت جاهلیت می‌کنی؟ از آن دست بردار، زیرا که این ادعا فتنه‌انگیزی به دنبال دارد.

سرکردهٔ منافقان این فرصت را غنیمت شمرد، او فرصت را از دست نداد تا فتنه‌ای ایجاد کند که مسلمانان را در رباید، لذا می‌گفت چنین کرده‌اند به خدا سوگند که داستان مهتران ما و مهتران قریش چنان است که در مثل گویند: (سگت را فربه می‌کنند که تو را بدراند)؛ اما به خدا قسم اگر به مدینه بازگردیم عزیزترین مکه از پست‌ترین آن‌ها جدا می‌شوند.

پس بر سر قومش رفت و آنها را تشویق کرده و به ایشان گفت: این کاری است که خودتان کردید... شهرهایتان را در اختیار آنها قرار دادید و اموالتان را با آنها قسمت می‌کردید... پس از آنچه کردید خشنود نشدید تا این که حتی جانهای خودتان را هدف مرگ قرار دادید و به پای او خویشان‌تان را به کشتن دادید؛ یعنی به پیامبر ج خبر شایع شد، پیامبر ج اذن رفتن دادند، در حالی که هنوز به علت گرمی هوا موقع رفتن نبود. اُسید بن حضیر س از ایشان پرسید: ای رسول خدا! بانگ رحیل می‌دهید در حالی که هیچگاه چنین نمی‌کردید؟ رسول ج فرمود: «آیا آنچه همراهتان گفت نشنیدی؟ و اشاره ایشان به کلام این سلول بود.»

سپاه با سرعت به راه افتاد و خود رسول (ص) با شلاق مرکبش را می‌زد تا عجله کند، روز به پایان رسید و شب آمد و ابتدای روز دوم هنگامی که خورشید آنها را از آمدن روز خبر می‌داد، مردم پیاده شدند، زیرا اصلاً توقف نکرده بودند و هنوز سر به زمین نگذاشته بودند که خواب آنها را ربود.

هنگامی که به طریق مدینه رفتند شب نزدیک می‌شد و آنها نزدیک مدینه بودند، زمانی که مرکب عایشه برای استراحت به زمین نشست، وی برای کاری بیرون رفت - عایشه ل بر حسب قرعه میان همسران پیامبر (ص) در این جنگ همراه پیامبر ج شده بود - عایشه ل گلوبندش را گم کرد و جستجوی گلوبند او را اندکی معطل ساخت، سپس به سمت هودج بازگشت، اما لشکریان رفته بودند و مرکب او را با خود برده بودند و این در حالی بود که آنها گمان می‌کردند به خاطر سبک وزنی عایشه (رض) وی در هودج است. عایشه همانجا ماند به گمان این که آنها بازخواهند گشت و وقتی نبودن او را احساس کنند، در پی وی خواهند آمد.

صفوان بن معطل که کالایش را گم کرده بود، به دنبال سپاه می‌آمد او به دنبال سپاه می‌گشت و تنها یک سپاه را از دور دید و دانست که عایشه است، زیرا که عایشه ل را قبلاً بدون حجاب دیده بود. به او گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون» و مکرر آن را تکرار می‌کرد، تا عایشه ل به واسطه این استرجاع آگاه شود، زیرا صفوان س از سخن‌گفتن با عایشه ل می‌ترسید، با عایشه کلامی نگفت، و در این هنگام شترش را بر زمین نشانده، عایشه سوار بر آن شد و صفوان زمام شتر را به دست گرفته می‌برد تا این که هنگام ظهر سپاه را یافت. رسول خدا ج از این که عایشه را به سلامت یافته آرامش گرفت، و از عایشه سرگذشتش را دربارهٔ دلیل عقب ماندنش، شنید و حضرت (ص) از صحبت‌های عایشه ملالی بدل نگرفت. اما این سلول دشمن خدا از این سخنان نگذشت و در این باره سر و صدا راه انداخت. و این فرصت را غنیمتی برای جنجال به پا کردن یافت و آنچه توانست بر زبانش ناسزاگوئی جاری کرده و گفت: به خدا سوگند نه صفوان و نه عایشه رستگار نشدند، او قصدش دو چیز بود، که

هم میان رسول خدا و نزدیک‌ترین کس به او، ابوبکر صدیق س دشمنی بیندازد و هم به هدفش که ایجاد شک و شبهه میان مسلمانان درباره کرامت پیامبر ج شان بود، برسد. عایشه دختر ابوبکر صدیق می‌گوید: کسی که بزرگترین تهمت را زد، عبدالله بن اُبی بن سلول بود؛ هنگامی که مرا به مدینه آوردند یک ماه اذیت شدم و مردم درباره این گفتار تهمت‌آمیز گفتگو می‌کردند و من هیچ چیز نمی‌دانستم، این در حالی بود که بیمار بودم و هروقت پیامبر مرا می‌دید به من لطف و محبت می‌کرد، هنگامی که داخل می‌شدند سلام می‌کرد و می‌فرمود: چگونه هستی؟ پس برمی‌گشت و این تنها چیزی بود که از ایشان می‌دیدم و بدی بر من روا نداشتند تا آن که بهبود یافتم و از خانه بیرون شدم. من با ام مسطح از پشت مستراح‌ها برای قضای حاجت بیرون می‌رفتیم. ما تنها شب‌ها برای قضای حاجت، خارج می‌شدیم و این مسأله پیش از این که مستراحی نزدیک منزل ما درست شود بود. هنگامی که کارمان تمام شد راه افتادیم؛ سپس ام مسطح به چادرش پیچید و لغزید و گفت: مرگ بر مسطح باد، به او گفتم: چه بد گفتی، آیا به مردی که در بدر حضور داشت دشنام می‌دهی؟ گفت: سخت بی‌خبری، آیا آنچه گفته شده نشنیده‌ای؟ گفتم: چه گفته شد؟ او نیز مرا از گفتار تهمت‌زنندگان باخبر کرد، بار دیگر بر بیماری من افزوده گشت.

هنگامی که به خانه‌ام بازگشتم، رسول خدا ج بر من وارد شد و سلام کرد و فرمود: حالت چگونه است؟ گفتم: اجازه بفرمای تا نزد مادرم و پدرم بروم. گفتم: می‌خواهم تا از صحت خبری که شما هم آن را می‌دانید آگاه شوم. رسول خدا ج هم به من اجازه دادند، پس نزد پدرم رفتم، به مادرم گفتم: مادر، مردم درباره این مطلب چه می‌گویند؟ گفت: دخترکم از این که بیمار شوی می‌ترسم، به خدا قسم، تا به حال چنین نبوده که زنی تنها و زیبا که همسرش هم او را دوست بدارد و آن زن هوهوایی هم داشته باشد، پشت سر او حرف درنیاورند. گفتم: سبحان الله آیا مردم در این باره سخن می‌گویند؟ عایشه می‌گوید: آن شب را آنقدر گریستم که صبح شد و نمی‌توانستم جلوی اشکم را بگیرم و به چشمانم خواب نیامد، صبح هم که شد گریه می‌کردم، دو شب کار من گریه کردن شده بود و پدر و مادرم گمان می‌کردند که از شدت گریه، کبدم شکافته شده است.

عایشه می‌افزاید: وقتی آن دو نزد من نشسته بودند و من می‌گریستم، یکی از زنان انصار نزد من آمد و از من اجازه خواست نشست و با من می‌گریست. ما می‌گریستیم که رسول خدا ج بر ما وارد شد، سلام کرد و نشست و هنگام نشستن شهادتین را بر زبان آورد و سپس فرمود:

«اما بعد، ای عایشه، درباره تو به من چنین و چنان خبر داده‌اند، اگر تو مبرا باشی خدا تو را تبرئه می‌کند، و اگر تو مرتکب آن گناه شده‌ای به درگاه خدا استغفار کن و به سوی او باز گرد و هرگاه که بنده به گناهش اعتراف کند، باید توبه کند. هنگامی که رسول خدا ج سخنش را گفت، رفت. اشک من خشک شد، حتی قطره‌ای اشک هم احساس نکردم. به پدرم گفتم: از

سوی من پاسخ پیامبر ج را بده. پدرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم نظر رسول خدا چیست. به مادرم گفتم که پاسخ رسول خدا ج را از جانب من بده. مادرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که به رسول خدا چه بگویم.

پس گفتم: به خدا سوگند، شنیده‌ام آنچه را که مردم گفته‌اند و شما شنیده‌اید و باور داشته‌اید و راست می‌پندارید، من به شما می‌گویم: که من از این سخنان مبری هستم، این سخنان را دربارهٔ من، راست می‌پندارید، و نزد شما اعتراف می‌کنم - و خدا می‌داند که من بی‌گناهم - سخن مرا باور کنید - به خدا سوگند دربارهٔ من و شما، مثالی مانند پدر یوسف نمی‌یابم، زمانی که گفت:

﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].

«پس کار من، صبر جمیل است و درباره‌ی مطالبی که بیان می‌کنید، از پروردگار یاری می‌خواهم.»

عایشه می‌گوید: حالم دگرگون شد و بر بسترم به پهلو دراز کشیدم و در این حال به خدا می‌دانستم که من بی‌گناهم و خداوند هم بی‌گناهی مرا می‌داند، و اما به خدا سوگند گمان نمی‌کردم، که خداوند درشان من و آینده‌ام آیه ای نازل کند... و مقام من ناچیزتر از آن بود که خداوند دربارهٔ امر من، آیه‌ای نازل کند. اما من امید وار بودم که رسول خدا ج در خواب رؤیایی ببیند و خداوند او را از بی‌گناهی من آگاه سازد و به خدا سوگند هنوز رسول خدا از جایی که نشسته بود برنخواستند بودند و احدی از اهل خانه خارج نشده بود، که خداوند آیه‌ای بر پیامبرش نازل فرمود، و خداوند مطالبی را دربارهٔ این گرفتاری بر رسول خدا فرستاد، و در حالی که هوا سرد بود، از سنگینی نزول وحی، عرق مانند مروارید از سر و روی حضرت می‌ریخت.

عایشه افزود: رسول خدا اندوهش برطرف شد و خندید و نخستین کلمه‌ای را که بر زبان آورد خطاب به من بود که فرمود: ای عایشه، بر تو بشارت باد، به خدا سوگند تو بی‌گناه تشخیص داده شده‌ای. مادرم به من گفت: برخیز به سوی رسول خدا ج برو. گفتم: به خدا سوگند به سوی او نمی‌روم، و تنها ستایش خداوند را روا می‌دارم، اوست، که حکم بی‌گناهی من را فرستاد... پس خداوند (ج) چنین آیه نازل فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرِ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۱].

«به راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره‌ی ام المومنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زیانی برای خود می‌پندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی است. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده‌اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیشترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد» [۲۹۰].

به طور حتم رسول خدا ج از ماجرای إفک بسیار دلگیر شد و این دوران را با آشفتگی خاطر شدیدی پشت سر گذاشت؛ به طوری که نمی‌دانست چه کند و در این باره با یارانش مشورت می‌کرد. عمر بن خطاب س با قاطعیت گفت: ای رسول خدا! چه کسی او را به ازدواج شما درآورده است؟

فرمود: خداوند متعال.

گفت: آیا شما گمان می‌برید که خداوند در این ازدواج بر شما ستم روا داشته است؟! شما از این تهمت بزرگ میرا هستید. و رسول خدا ج علی و اسامه بن زید را دعوت کرد تا در دوری از خانواده‌اش با آن دو مشورت کند.

اسامه بن زید گفت: ای رسول خدا از خانواده شما جز خیر، چیزی سراغ نداریم. علی (رض) فرمود: ای رسول خدا! خداوند تو را هرگز در فشار نمی‌گذارد و زنان غیر از او بسیارند و اگر از کنیز - یعنی بریره - بپرسی به تو راست می‌گوید. پیامبر فرمود: راست گفتی و سپس بریره را صدا زد و از او پرسید: ای بریره، آیا در عایشه چیزی دیدی که تو را به دودلی و شک اندازد؟ بریره به حضرت پاسخ داد: خیر، و سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث ساخت، هرگز چیزی که بر او خرده بگیرم از او ندیده‌ام. بیش از این که او دختر بچه‌ای کم سن و سال است و گاه می‌شود که در هنگام خمیرگرفتن، خواب او را می‌رباید و مرغی آمده و خمیر را می‌خورد.

ای رسول خدا! جز آنچه گوش من شنیده و چشمانم دیده چیزی بر زبان نمی‌آورم به خدا سوگند از او جز نیکی ندیدم، من با وی هجرت کردم و در این باره جز سخن حق نخواهم گفت.

این خلاصه مطلب إفک است، این نکته در کتب سنن و سیره صحیح چندین بار ذکر شده، عقاد، در کتاب صدیقه بنت صدیق می‌نویسد:

تا حدودی خواننده ارزش این سخن‌چینی را در یک نظر می‌فهمد، به طور حتم این سخن‌چینی در نزد یک فرد با انصاف بی‌ارزش است، در این داستان غبار مکر و ستیز دیده می‌شود که این داستان، حکایتی بودار است که همه آثار ستیز و خصومت از آن برون می‌تراود. دشمنان منافق و کینه‌جو با بدی و دروغ، دامن این زن بینوا را لکه‌دار کردند و این حکایت باعث این شده که جامعه درباره هر سخنی که در میان توطئه‌های آنها رشد می‌یافت، شک کنند؛ گرچه گمان کرده‌اند که با وجود سندهایی، بر این تهمت واهی شک‌های زیادی وجود دارد که البته مستند نمی‌باشند. به طور قطع بانو عایشه در طریق زندگی‌اش تصمیمی خلاف نگرفت، شتر وی هنگام سواری بسیار سریع و تندرو بود ولی وی خود از کاروان جا ماند.

این شبهه و شک ممکن بود برای هر زنی که همراه پیامبر از عامه مسلمانان، به جهاد رفته پیش می‌آمد، چون اگر زنی در راه بماند نسبت به دین و آبروی او تهمت زده می‌شود و تهمت به آبرو ساده‌ترین چیزی است که به ذهن می‌آید.

اگر هر زنی در هنگام سوارشدن به مرکب غیر خانم عایشه جا مانده بود، شاید این شک و تهمت برای او هم پیش می‌آمد؛ زیرا عایشه تنها زن شترسوار آن گروه بود که به او احترام می‌گذاشتند و همیشه او را از درون کجاوه‌اش صدا می‌کردند، تا از بودنش اطمینان حاصل کنند و زن دیگری در آنجا نبود که مراقبت از او را سپاه اسلام به عهده داشته باشد، عایشه همسر پیامبر و دختر صدیق را احترام می‌گذاشتند که پدرش پرچمدار مهاجران در آن جنگ بود.

کسی که این تهمت بی‌اساس را که عقل هم از آن ابا دارد، می‌پذیرد پس باید در درستی بسیاری از امور شک کند، زیرا که این تهمت به تمام دلایل و ادله بسیار که آن را نقض کند، احتیاج دارد. بر تهمت‌زننده است که صفوان بن معطل را مردی بداند که به پیامبر و احکام اسلام ایمان ندارد و تصدیق کند که خانم عایشه در حالی که همسر پیامبر است - ایمان نداشته و به دینش عمل نمی‌کرده است، که البته نه دلیلی بر این مطلب است و نه بر نکته فوق. بلکه دلائلی بر ایمان صفوان و عایشه وجود دارد، که در موارد بسیاری از زندگی آنها مشاهده می‌شود.

صفوان مسلمانانی غیور بود و غیرت او در ماجرای آبی که مهاجران و پیروان ابن سلول درگیر شدند آشکار است. مسلمانان به خاطر بدگویی از حسان بن ثابت به او تعرض کردند، و شاید ابن سلول کینه وی را به دل گرفته بود و به خاطر تهمتی که به صفوان وارد شده بود. بر خود لرزید، و در غزوات چندی حضور یافت تا شهید شد و هرگز به بدی از او یاد نشده است. بانو عایشه هم بسیاری از احادیث گرانبار پیامبر را شنیده و به خاطر سپرده بود تا به آنها تبرک جوید! و آنها را هرگز فراموش نکرد و از نشانه‌های ایمان او این بود، که بارها در ستیز میان محدثان دخالت کرد و دشمنانش می‌ترسیدند، که عایشه با هوش و حافظه عجیبش با بافته‌های دروغین آنها مبارزه کند و آنها را به باد سرزنش گیرد و ادعاهای آنها را باطل سازد؛ اگرچه احادیث درست به طور کلی ثابت شده بود. اما عایشه برای خودش تنها چیزی از آن را مباح نمی‌دانست و ذکر نمی‌کرد، حدیثی را بدون دلیل مگر که با روایات دیگر تأیید شوند. پس از گذشت سی سال از وفات پیامبر در زمانی که برای جنگ جمل می‌رفت، سگان بنی کلب در سر یکی از چاه‌ها بر او پارس کردند پرسید: این کدام آب است؟ راهنما گفت: آب حوآب است. پس عایشه ل ترسید، به قدری که از ترس بند دلش لرزید و فریادی زد که راهنمایانش هم شنیدند: «إنا لله وإنا إليه راجعون». و بر پهلوی شترش ضربه‌ای نواخت و شتر را روی زمین خواباند و نمی‌خواست از آنجا جلوتر برود. هنگامی که در این باره از او پرسیدند گفت: من از رسول خدا ج زمانی که نزد زاناش بود شنیدم که فرمود: «چنین می‌بینم که از شما کسی به جایی به نام حوآب می‌رود و سگ‌ها در آنجا بر او پارس می‌کنند؟». عایشه گفت: «مرا برگردانید مرا برگردانید، به خدا قسم، من همان کسی هستم که کنار آب حوآب آمده‌ام». و بر همین حال مرکب او در آن مکان یک روز و یک شب

ماند و این در حالی بود که عایشه را به اشتباه انداختند و این که این مکان غیر از آن مکانی است که عایشه از آن خوف داشت، و پیوسته عبدالله بن زبیر عایشه را قانع می‌کرد و ترس او را آرام می‌ساخت و عبدالله خواهرزاده عایشه بود و عایشه او را از همه کس بیشتر دوست می‌داشت و در روایات مشهور از او نام می‌برد و عایشه از رفتن ابا می‌کرد و می‌خواست به مکه بازگردد، تا آن که کسی را سوی عایشه فرستادند، که بر روی مرکب خود فریاد می‌زد: رهایی، رهایی، علی بن ابی طالب به شما روی آورده است؛ در نتیجه هم عایشه اجازه رفتن به آن‌ها داد. این فریاد عایشه را ترساند و درباره گفتار راهنما دچار شک شد، این در حالی بود که همراه عایشه در میان سواران کسی بود که آن حدیث را در مورد غیر عایشه شنیده بود، در این حال چگونه می‌شود همسر پیامبر که سخنان پیامبرص را تصدیق کرده، به شوهرش خیانت کند و از این که راز عایشه توسط وحی خداوند آشکار شود، آسوده نباشد؟

و پس از این واقعه او همسر کیست؟ او دختر راستگویی است که هرگز در خانه‌اش ننگی واقع نگشت، با این که در جاهلیت رواج داشت، آنطور که این ننگ بزرگ نسبت به اسلام و پیامبر اسلام ج عیب گرفته شد.

اما دلایل قوی‌تری وجود دارد که شکی باقی نمی‌گذارد از همه مهمتر، این تهمت واهی است و کسی که آن را قبول کرده باید از خود بپرسد: چگونه صفوان به وجود آمده است؟ آیا در شبی که به عایشه کمک کرد بیش از آن با وجود مراقبت و حفاظت شدید از عایشه که در هودجش هر بار، محافظان او را صدا می‌کردند، چگونه صفوان گستاخی می‌یابد که با ام المؤمنین ل رابطه برقرار کند؟ بلکه چگونه آن مرد در این ارتباط با عایشه ل خود را به خطر می‌انداخت، در حالی که صفوان شکی در ایمان عایشه به شوهرش نداشت و چیزی درباره بدذاتی این زن نسبت به شوهرش نمی‌دانست؟ و در این حال از روی هوی و هوس این جرأت را بیابد با وجودی که این موارد را درباره زن پیامبر ج و دختر صدیق تصدیق می‌کند، اینچنین با عایشه رودررو شود؟ رازش را پنهان نمی‌کرد تا این که حدیث افک آن را گشود و حدیث افک منحصرأً درباره صفوان است.

اما اگر این رابطه موهوم، قبل از آن مورد توجه بود چگونه از چشم هووها و حسودان و منافقان بدگو پنهان می‌ماند؟ چه سودی برای آن‌ها داشت عقب‌ماندن از مسیر و حادثه‌ای که برای تمام سپاه در گرمای ظهر برملا می‌شد؟!

این ادعاها همگی بی‌ارزش است و کسی آن را نمی‌پذیرد، مگر کسانی که اینگونه تهمت می‌زنند؛ چه با بهتان یا بدون بهتان و چه کسانی که تاریخ معاصر را می‌سازند؟

زیرا که آن‌ها به پیامبر اسلام ایمان ندارند، بلکه آن‌ها از همه پستر و غافلتر هستند. چون به مریم و مسیح‌ا ایمان دارند و بر آن‌ها واجب است که آن ایمان، آن‌ها را حفظ نماید [۲۹۱]. حدیث افک در حالی تمام شد که گروهی از بزرگان اسلام به این حادثه بزرگ پرداخته‌اند، در

حالی که به پاکی خانواده رسول اطمینان است و این نوع اعتقاد به حضرت رسول ج بسیار دردناک می‌باشد.

این واقعه آنقدر بزرگ و بااهمیت است که آیهای در قرآن درباره آن بیاید تا مکر فریبکاران و آنها که بر این هدف گردهم جمع شده‌اند به خودشان رد گردد، و تنها عبدالله بن ابی سلول فردی نبود که تهمت بزند، بلکه گروهی از یهود و منافقان را که از جنگ با اسلام ناتوان بودند، رهبری می‌کرد. و این امر را در لوای دین انجام می‌داد تا بهتر فریبکاری کند و سخن افک هم یکی از کیدهای آنها بود [۲۹۲].

این آزمایش سخت، با وجود این برای گروهی از مسلمانان، درسی بزرگ به همراه داشت. بلکه این واقعه برای هر مرد و زن مسلمانی در طول تاریخ درس‌های ارزشمندی دارد. تا بدانند که هیچ انسانی هرچند که بزرگ باشد از تهمت و افترا مصون نمی‌ماند و تهمت، نصیب مردان و زنان بزرگ هم می‌شود، یعنی رسول خدا و عایشه ل.

ای خواهر مسلمان برایت شایسته است که بدانی: راه بهشت کلیدهایی پنهان دارد و بایستی که در این راه آزمایش و اذیت شوی چه با مال و جان، صبر و مقاومت و اراده داشته باشی که این سنت خداوند است تا معتقدین و مدعیان دین را بیازماید، و بایستی که در راه خدا آنچه که رضای اوست به دست آورد.

پس از گذری کوتاه به حادثه افک، بار دیگر ادامه بحث در مورد همسران پیامبر ج می‌پردازیم.
۴- حفصه دختر عمر بن خطاب (رض)

او بیوه خنیس بن حدافه س شهید غزوه بدر بود. او را عمر بر رفیقش ابوبکر و عثمان عرضه کرد و آن دو از سرپرستی دختر عمر عذر خواستند. و عمر س به رسول خدا ج از آن دو شکایت کرد و رسول خدا ج به او فرمود:

«حفصه با کسی بهتر از عثمان ازدواج می‌کند و عثمان با کسی بهتر از حفصه ازدواج خواهد کرد» [۲۹۳].

و رسول خدا با حفصه در سال هشت هجری ازدواج کرد، تا میان عمر و ابی بکر در شرف دامادی و متانت و رفاقت، مساوات برقرار کند، و به خاطر صدق و اخلاص و فداکاری‌های این دو صحابی بزرگوار بود، که پیامبر ج آنها را به شرف دامادی خود بر آنها مفتخر کرد.

هر شخص اندیشه باور، هنگامی که درباره شرایط ازدواج رسول خدا با حفصه فکر کند درمی‌یابد، که هیچ پادشاهی برای شهوت و هوس اینگونه، ازدواج نمی‌کند. به طور کلی حفصه هیچ بهره‌ای از زیبایی نداشت و بیوه هم بود، و حضرت جسنش بالغ بر پنجاه و پنج سال، اما این ازدواج براساس سیاست و وفاداری نسبت به باوفایان و بااخلاصان عاشق خدا و رسولش بود.

۵- زینب بنت خزیمه :

او بیوهٔ عبیده بن حارث بود، مرد شجاعی که در روز بدر به شهادت رسیده بود و زینب از زنان مؤمن و صبوری بود که با جان و مال در راه خدا فداکاری کرد، پس از وفات شوهرش، در زمانی که سن او شصت سال بود، شدیداً نیازمند کسی بود که از او نگهداری کند. هنگامی که رسول خدا ج احوال و صبر و جهاد او را دانست به او پناه داد و او را کرامت بخشید و به او ارزش داد و او را به دیگر زنان ملحق ساخت؛ اما زینب اندکی بعد از ازدواجش با رسول خدا ج، حدود هشت ماه بعد وفات یافت [۲۹۴]. و گفته شده حدود دو یا سه ماه بیشتر نزد رسول خدا ج نبود که از دنیا رفت [۲۹۵]. و برخی گفته‌اند: دو سال با حضرت ج زندگی کرد و با تمام این احوال، او تنها زنی است که از همسران رسول خدا بعد از خدیجه و قبل از وفات رسول خدا ج از دنیا رفته است.

پس کجایند تهمت‌زندگان مغرضی که به رسول خدا ج تهمت می‌زنند و او را به شهوت‌پرستی و فحشای آشکار متهم می‌سازند. جز این که حضرت ، بزرگوار و رحیم و بخشنده و معلم بشریت است که برای رحمت جهانیان آمده.

۶- هند دختر ابوامیه (ام سلمه):

او نخستین زنی است که به خاطر دینش به حالت فرار به حبشه مهاجرت کرد و نخستین زنی است که هجرت کرد و وارد مدینه شد. و در همین حال او بیوهٔ شهیدی شجاع و از پیشگامان اسلام به نام عبدالله بن عبد اسد س بود. پس از شهادت او بیوه‌اش که سن وی نزدیک ۶۵ سال بود باقی ماند که دو پسر و دو دختر کوچک داشت بدون این که پناهگاه و یآوری داشته باشد.

رسول خدا ج نزد او آمد و از او خواستگاری کرد تا چهار بچهٔ یتیمش را سرپرستی کند و نسبت به شهید شجاع وفادار باشد و به فرزندان یتیم او مهربانی کند. هند در ابتدای امر عذر خواست و گفت: من زنی پیر هستم و مادر چند یتیم می‌باشم و سخت حسود هستم. حضرت به او فرمود:

«اما سن تو، که من از تو بزرگترم - دربارهٔ سن مشکلی نیست - اما حسادت را که خداوند از بین می‌برد، و یتیمان را هم که بر عهدهٔ خدا و رسولش می‌باشد.»

و اینچنین بود که هند با ازدواج با نبی ج موافقت کرد و پیامبر ج به تربیت یتیمان او همت گماشت، تا آن‌ها احساس بی‌پدیری نکنند.

و این حکمت پنهان در پس این ازدواج با زنی پرسن و سال دارای چهار یتیم نهفته بود.

۷- زینب دختر جحش:

او دختر عمه رسول خدا بود و رسول خدا ج او را به ازدواج فرزند خوانده‌اش زید بن حارثه معروف به زید بن محمد درآورد. همانطور که در صحیحین از عبدالله بن عمر آمده است او گفت:

«زید بن حارثه مولی رسول خدا بود و ما او را زید بن محمد می‌نامیدیم، تا آن که در این باره آیه‌ای در قرآن نازل شد.

﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوْلَاكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵].

«آنان را به پدرانشان نسبت دهید که این کار نزد پروردگار راست‌ترین (کار) است. و اگر پدرانشان را نمی‌شناختید، پس برادران دینی و آزادگان شما هستند. و بر شما درباره‌ی انتساب‌هایی که به اشتباه انجام داده‌اید، گناهی نیست؛ ولی انتساب‌هایی که با قصد و اراده‌ی دل انجام دهید، گناه است. و الله آمرزنده‌ی مهربان است.»
پس پیامبر فرمود: تو زید بن حارثه بن شرحبیل هستی» [۲۹۶].

نظام فرزندخواندگی از زمان جاهلیت مرسوم بود و فرزندخوانده، مانند پسر حقیقی انسان در تمام امور به شمار می‌رفت؛ حتی در مسایلی مانند حرمت ازدواج وارث و غیره.

هنگامی که رابطه‌ی ازدواج میان زینب و زید به اختلاف کشید، زید به رسول خدا ج از این رابطه بد زنش شکایت کرد و تمایلش را به طلاق نشان داد، اما رسول خدا ج او را از طلاق منع فرمود و چنین نصیحت کرد: «بر تو واجب است که از همسرت نگهداری کنی». زید هم چنین کرد، ولی اختلاف میان آن دو، بازهم بیشتر شد، تا آن که زندگی زناشویی آنها به حدی گشت که طاقت نداشتند پس زید، زینب را طلاق داد. شاید در آن زمان اراده‌ی خداوند جل شأنه به سرنوشتی بود که مهر ابطال بر نظام فرزندخواندگی بزند و این بدعت جاهلی را نابود سازد، خداوند سبحان و تعالی به رسول ج امر کرد که با زینب ازدواج کند، با وجود این که رسول خدا ج از این که این ازدواج بر سر زبان‌های مردم بیفتد؛ بیم داشت که مردم بگویند: محمد با زن پسرش ازدواج کرد. پس خداوند تعالی فرمود:

﴿وَتَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ [الأحزاب: ۳۷].

«و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بترسی پس ما هم، چون زید از آن زن کام دل گرفت (و طلاقش داد) او را به نکاح تو درآوردیم تا بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده خود که از آنها کامیاب شدند بر خویش حرج و گناهی نیندارند و فرمان خدای به انجام رسید.»

این حکمتی است که در پشت این ازدواج رسول خدا ج با دختر عمه‌اش زینب دختر جحش است، اما به خاطر این که مغرضان دشمن اسلام به این امر زیاد توجه کرده‌اند، بناچار می‌بایست که بیشتر بر آن دقت کنیم تا بتوانیم میزان کینه‌ها و افتراها و سوء استفاده آنها

را که بر روایات ضعیف و کذاب استوار شده بفهمیم و بتوانیم اهداف ویرانگر و زشت آنها را بیابیم.

محمد حسنین هیکل در کتاب «حیة محمد ج» می‌نویسد:

داستان زینب دختر جحش را خاورشناسان و مبلغان مسیحی در پرده‌های خیال و رؤیا قرار داده‌اند و این داستان را به شکل عاشقانه و دلدادگی درآورده‌اند. به حکم تاریخ این ازدواج از مفاخر محمد است، که او مثال کامل ایمان می‌باشد، و معنای این حدیث دربارهٔ ایشان مطابقت دارد که :

«ایمان مرد، کامل نمی‌شود، تا این که آنچه را برای خودش دوست بدارد برای برادرش هم دوست بدارد.»

و ایشان خودشان اول الگو می‌باشند، خداوند شریعتی را وضع نمود که پیامبر با عمل به آن، عادات و برخی الگوهای بد جاهلی را نابود می‌سازند و مذهب جدیدی که خداوند برای رحمت بر جهانیان فرو فرستاده آن را ثابت می‌کند، قصه ای که دربارهٔ زینب گفته شده از اساس باطل است. زینب دختر جحش دختر أمیمة دختر عبدالمطلب عمهٔ رسول خدا ج بود و با کمک و عنایت ایشان بزرگ شده بود، و به همین دلیل زینب نسبت به رسول خدا ج در مقابل دختر یا خواهر کوچکتر ایشان بود و حضرت به خوبی او را می‌شناخت و می‌دانست که در وجود او چه فتنه‌هایی هست یا نه، و همچنین قبل از ازدواج زینب با زید بوده و حضرت شاهد رشد زینب بود و از کوچکی تا نوجوانی و جوانی به او محبت می‌کرد، و بالاخره هم او را برای مولایش زید خواستگاری کرد. وقتی این مطلب را دانستی معلوم می‌شود که آن خیالات و قصه‌هایی که در خانه زید گذشته است ادعایی بیش نیست که پیامبر از کنار خانه زینب گذشت و زید هم در خانه نبود و زیبایی زینب او را به شگفتی آورد، و فرمود: ستایش خدایی را که قلب‌ها را دگرگون می‌سازد، یا این که حضرت زمانی که در خانه زید را گشود، پوششش را که در اتاق زینب بود به خاطر هوس نادیده انگاشت، و زینب لباسش را بر صورتش کشید و انگار «ابرای متراکم بود» پس قلبش دگرگون شد و سوده و عایشه و حفصه و زینب دختر خزیمه و ام سلمه را فراموش کرد و خدیجه را هم حتی از یاد برد، خدیجه‌ای را که عایشه می‌گفت: من نسبت به هیچیک از زنان پیامبر حسادت آنچنانی نداشتم، مگر هرگاه که پیامبر ج از خدیجه یاد می‌کرد. حالا قلب این پیامبر از عشق زینب لبریز شده بود و می‌خواست به جای این که برای زید خواستگاری کند، برای خودش خواستگاری کند. این تصویری است از رابطهٔ محمد ج و زینب که آنها برای ما رسم کرده‌اند. و این قصهٔ خیالی که روایت کرده‌اند بر هیچ اساس و پایه‌ای از حقیقت استوار نمی‌باشد.

چه چیزی را تاریخ ثبت کرده است؟ تاریخ ثابت می‌کند که محمد ج از دختر عمه‌اش زینب برای مولایش زید خواستگاری کرد. برادر زینب، عبدالله بن جحش از این که خواهرش که قریشی هاشمی بود، با غیره ازدواج کند ابا داشت و از آن بالاتر او دختر عمهٔ رسول خدا ج بود و اکنون

باید زبردست بنده‌ای باشد که خدیجه آن را خریده، سپس آزاد کرده و به محمد بخشیده و این را ننگ بزرگی برای زینب می‌دانست. و واقعاً هم نزد بسیاری از عرب‌ها ننگ بزرگی تلقی می‌شد. دختران اشراف با بردگان حتی اگر آزاد شده باشند، ازدواج نمی‌کردند، اما محمد ج می‌خواست بدین وسیله برخی از تصوراتی که در وجود مردم بنابر عصبیت‌های جاهلی استوار بود، از میان ببرد و مردم بفهمند که عرب بر عجم جز به تقوی برتری ندارد. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَقِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«گرامی‌ترین شما نزد پروردگار با تقواترین شما است. همانا الله دانای آگاه است.»
او اعتقاد نداشت که زنی جز خانواده‌اش از این کار ناخشنود باشد، پس زینب دختر جحش دختر عمه‌اش باید خروج از سنت‌های عرب را بدوش کشد، و عادات جاهلی را بدینوسیله نابود کند و در معرض سخنانی قرار گیرد که مردم می‌گویند و شنیدن آن سخت بود. اما زید برده‌ او کسی است که به فرزندیش گرفته، کسی است که به حکم عادات و الگوهای عرب، صاحب حقوقی می‌باشد که باید همچون دیگر فرزندان‌ش به طور مساوی به ارث برد. او کسی است که با زینب ازدواج می‌کند، و لذا آماده‌ فداکاری است که شارع حکیم درباره‌ کسانی که فرزند خوانده‌ها را پسران خود می‌پندارند، آماده نموده است و محمد (ص) بر این که زینب قبول کند شروع به اصرار کرد و از زینب و برادرش عبدالله بن جحش خواست تا زید را به عنوان شوهر زینب بپذیرند. تا آن که گفتار خداوند تعالی در این باره نازل شد که:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶].

«بر هیچ مرد و زن مؤمن در کاری که خدا و رسولش حکم کنند اختیاری نیست (که رأی خلافی اظهار کنند) و هرکس نافرمانی خدا و رسولش کند دانسته به گمراهی سختی افتاده است.»

دیگر جایی برای مخالفت عبدالله و خواهرش زینب پس از نزول این آیه باقی نماند، جز آن که فقط اطاعت کنند، گفتند: ای رسول خدا! ما راضی هستیم. و زید بعد از این که پیامبر (ص) از او مهر زینب را گرفت و پیش او فرستاد، با زینب (ص) ازدواج کرد، اما زینب از همسرش اطاعت نمی‌کرد و با او به ملاطفت رفتار نمی‌نمود، حتی شروع به اذیت‌کردن زید هم کرد و بر او به واسطه اصل و نسبش فخر می‌فروخت و فکر می‌کرد. اینگونه رفتار درباره‌ یک برده گناهی ندارد.

و زید به پیامبر (ص) چند بار، از بدرفتاری زینب با او شکایت کرد و از او بار دیگر اجازه طلاق خواست، پیامبر ج به او جواب داد، از زنت حفاظت کن که بر تو واجب است و تقوی پیشه کن. اما زید طاقت معاشرت با زینب و این که مدت طولانی زینب از او دوری گزیند، نداشت پس او را طلاق داد.

و شارع حکیم خواسته بود که این عادت عرب را که به آن اعتقاد داشتند باطل سازد، آن‌ها فرزندخوانده‌های شان را به مانند بچه‌های خود می‌دانستند و آن‌ها را به نسب خودشان منتقل می‌کردند، و آن‌ها تمام حقوقی را که برای پسر خود در نظر می‌گرفتند به پسرخوانده نیز می‌دادند و احکام این فرزندخواندگی را حتی در ارث‌بردن و حرمت نسب هم اجرا می‌کردند. در حالی که می‌بایست تنها برای فرزندخوانده و پسرخوانده حق مولا و برادر دینی را در نظر می‌گرفتند. پس خداوند تعالی نازل فرمود: ﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ [الأحزاب: ۴]. «و پسر دیگری را که فرزند بخوانید پسر شما قرار نداده است، این گفتار شما زبانی و بی‌واقع است و خدا حق، سخن می‌گوید و شما را به حقیقت راهنمایی می‌کند.»

و معنی آن این است، که برای مدعی جایز است که با همسر شخص ادعاکننده ازدواج کند و برای صاحب فرزندخوانده جایز است که با همسر فرزند خوانده‌اش ازدواج کند، اما چطور می‌شود راهی بر این که این امر را به اجرا گذاشت، پیدا کرد؟ و چه کسی از عرب می‌تواند این کار را صورت دهد و الگوها نسل‌های گذشته را نقض کند؟ تنها خود محمد (ص) با نیروی اراده‌اش و با درک عمیقش از حکمت خداوندی، خودش را در اجرای این حکم مناسب یافت، تا بعد از طلاق زینب با او ازدواج کند. در ذهن محمد (ص) چنین خطور کرد، که مردم ممکن است درباره به هم‌زدن این عادت قدیمی و ریشه‌دار، در اعراب، چیزی بگویند، همان چیزی که خداوند اراده کرده و فرمود: ﴿وَتَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷]. «و آنچه در دل پنهان می‌داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بررسی.»

اما محمد (ص) در مورد آنچه خداوند به او امر کرده الگو بود و بر گردن او بود که پیام خدا را به مردم برساند، پس از آنچه که مردم درباره ازدواج او با زن مولایش زید بگویند، نمی‌ترسد و ترس از مردم نسبت به خوف از اجرای دستور خداوند، چیزی به حساب نمی‌آمد و او با زینب ازدواج کرد، تا نمونه‌ای درباره حقوق مقرر شده درباره فرزندخوانده و پسرخوانده که خداوند باطل کرده بود باشد. و در آن باره خداوند این گفتار را نازل فرمودند: ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي إِزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ [الأحزاب: ۳۷]. «پس ما هم (بدین غرض) چون زید از آن زن کام دل گرفت (و طلاقش داد) او را به نکاح تو درآوردیم تا بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده خود که از آن‌ها کامیاب شدند (و طلاق دادند) بر خویش حرج و گناهی مپندارند و فرمان خدای به انجام رسید.»

این روایت درباره ازدواج محمد (ص) با زینب دختر جحش درست است. او دختر عمه‌اش بود. و حضرت، زینب را قبل از ازدواج با زید دیده بود، می‌دانست که او چقدر زیباست و او بود که زینب را برای زید خواستگاری کرده بود، و زینب ل را بعد از ازدواجش با زید هم دیده بود،

چون تا آن زمان هنوز حجاب رایج نبود، از طرفی خویشاوند بود و از طرف دیگر زن پسرخوانده پیامبر (زید) بود، همچنین هر وقت زید از رفتار زینب نزد پیامبر ج شکایت می‌کرد، حضرت او را به رعایت حال زینب توصیه می‌کرد. و این احکام همگی نازل شد و این آیات تأکید کردند بر این که حاصل ازدواج زید با زینب و طلاق دادنش منجر به ازدواج محمد (ص) با او پس از آن خواهد شد، احکامی که برده را به مقام فرد آزاد و با شرافتی بالا می‌برد و حقوق پسرخواندگی را باطل می‌سازد و عملاً این مسئله را حل می‌کند و جایی برای شبهه و تأویل بعد از آن نمی‌گذارد، آیا بعد از این جایی برای تکرار داستان‌های خاورشناسان و مبلغان مسیحی، باقی می‌ماند؟

و این قصه را افرادی مانند مویر، ارفنگ، اشپرنگر، قیل و در منجم و لامنس [۲۹۷] و غیره رد می‌کند، اینان که درباره زندگی محمد ج مطالبی نوشته‌اند و این قصه گاهی به قصد تبلیغ آشکار و گاهی تبلیغی به نام علم، است.

این دشمنی نسبت به اسلام است که از قدیم از زمان جنگ‌های صلیبی در وجود آن‌ها ریشه دوانده بود، و برای همین است که هرچه بخواهند می‌نویسند و این غرض‌ها در راستای امر ازدواج پیامبر ج مخصوصاً با زینب دختر جحش ل می‌باشد، لذا متون تاریخی را پنهان می‌کنند و به جستجوی ضعیف‌ترین روایات در این باره می‌پردازند با نیرنگ آنچه می‌خواهند به حضرت نسبت می‌دهند [۲۹۸].

۸- جویریہ دختر حارث:

و او بیوه دشمن اسلام و بدترین دشمن رسول خدا ج بود که در روز مریسیع در خلال غزوه بنی مصطلق کشته شد و جویریہ در دست مسلمانان اسیر شد، او سهم ثابت بن قیس بود، پس ثابت با جویریہ قرار بر این گذاشت که در برابر نه سال کار سخت، آزاد کند، در این هنگام او نزد رسول آمد و از ایشان برای رهاییش کمک خواست.

رسول خدا ج درباره دختر رهبر بنی مصطلق، حارث بن ضرار راهزن و کسی که به همراه قبیله‌اش بر علیه مسلمین تهاجم‌های بسیار کرده بود، اندیشه کرد و جان پیامبر (ص) به واسطه آنچه به دلش خطور کرد، آرامش یافت. لذا به جویریہ که در برابرش ایستاده بود و کمک می‌طلبید فرمود: آیا می‌خواهی خیری به تو برسانم؟ گفت: و آن چیست؟ فرمود: از تو می‌خواهم اگر تمایل داری با من ازدواج کنی؟ جویریہ گفت: آری، ای رسول خدا. رسول الله ج فرمود: چنین کنم [۲۹۹].

و هنگامی که خبر ازدواج رسول خدا ج با جویریہ دختر حارث اعلان شد، در پشت این ازدواج مبارک، نتایج پر از حکمت متعالی آشکار شد. زمانی که اصحاب شجاع رسول خدا ج از خبر ازدواج آنحضرت آگاه شدند، گفتند: آیا رسول خدا ج داماد کسانی شده است که دزدی می‌کنند؟ در نهایت اسیران بنی مصطلق را که نزد خود داشتند آزاد ساختند. عایشه می‌گوید:

تنها با این ازدواج پیامبر (ص) و جویریة ، حدود صد نفر از بنی مصطلق آزاد شدند و من زنی را از او پربرکت‌تر برای قومش ندیده‌ام] [۳۰۰].

و اما قوم جویریة یعنی بنی مصطلق، بعد از رهایی اسیران‌شان و احسانی که به آن‌ها شده بود از جانب رسول خدا ج و مسلمانان اسلام آوردند و از کینه ورزیدن نسبت به مسلمانان دست برداشتند و بعد از این در مقابل دشمنان اسلام، پاوری برای مسلمانان شدند.

و برای هر صاحب خردی هدفی دیگر از اهداف تعدد همسران رسول خدا ج آشکار می‌شود که جز برای نیرومندی مسلمانان و زیادشدن یاران این دعوت چیزی دیگر نبود.

۹- ام حبیبه دختر ابی سفیان:

او بیوهٔ عبیدالله بن جحش بود که به خاطر اسلام‌آوردن‌شان مجبور به مهاجرت به حبشه شده بودند، و در بلاد غربت شوهرش مسیحی شد و از اسلام بازگشت و چیزی نگذشت که در حبشه از دنیا رفت؛ ولی او همچنان بر دینش ثابت قدم ماند. او به رغم سختی‌ها و دشواری‌هایی که به خاطر از دست‌دادن سرپرست و مددکار داشت، از آنجا هجرت کرد.

ام حبیبه در حیرت بود که چه کند؟ اگر سوی پدر و مادرش به مکه باز می‌گشت آن‌ها از بدترین دشمنان رسول خدا ج بودند و نتیجه آن معلوم بود، زیرا بسیار بر او سخت می‌گرفتند، تا او را به کفر و بازگشت از دین وادار کنند؟ و گرنه او را به شدیدترین وجهی عذاب می‌کردند که طاقت آن را نداشت. و اگر به مدینهٔ منوره می‌رفت چه کسی آنجا از او سرپرستی و نگهداری می‌کرد.

در این هنگام رسول خدا ج از احوال این زن مؤمن اندوهگین، آگاه شد و دوست داشت به خاطر صبر و ثابت قدمیش او را سرپرستی کند. سپس به نجاشی پادشاه حبشه نوشت، تا وی را به حضرت (ص) تزویج کند، وقتی ام حبیبه از این خبر آگاه شد بسیار شاد گشت و موافقت نمود و ام حبیبه از سرزمین حبشه به مدینه منوره رفت تا در سن سی و هفت سالگی با رسول خدا ج ازدواج کند.

و ما می‌بینیم که در ورای این ازدواج زنی مؤمن و صابر و با عفت که به خاطر دینش در اندوه به سر می‌برد، مورد کرامت قرار گرفت و باعث شد تا قومش بنی امیه به خاطر این مسئله، قلوب‌شان نرم گردد.

۱۰- صفیه دختر حی بن اخطب:

او دختر رهبر بنی قریظه حی بن اخطب بود، که پس از کشته شدن همسرش در جنگ خیبر اسیر شد و هنگامی که نزد رسول خدا ج آمد حضرت (ص) به او فرمود: «پدرت از همگان نسبت به من دشمن‌تر بود تا آن که خدا او را کشت، صفیه گفت: ای رسول خدا! همانا خداوند در کتابش می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الأنعام: ۱۶۴].

«و هیچ نفسی بار گناه دیگری را بر دوش نگیرد.»

پیامبر ج به او فرمود: در انتخاب آزاد هستی، اگر اسلام را انتخاب کنی من تو را سرپرستی می‌کنم و اگر یهودی بمانی شاید که تو را آزاد سازم، تا به سوی قومت بروی، صفیه گفت: ای رسول خدا دلم هوای اسلام را کرده است و به تو ایمان آوردم قبل از این که مرا بخوانی، اصرار داشتم که نزد تو بیایم و من نمی‌خواهم یهودی بمانم، نه پدری دارم و نه برادری، مرا بر انتخاب کفر و یا اسلام آزاد گذاشی، خدا و رسولش برای من محبوبتر است تا بندگی و این که به سوی قومم بازگردم. پس رسول خدا ج او را برای خود برگزید. و مهریه او را آزادیش قرار داد.»

اگر کسی به حکمت ازدواج رسول خدا ج با صفیه پی ببرد، در این باره حکمت بزرگی را می‌یابد که رسول (ص) به او نیکی کرد و وی را کرامت بخشید تا جایی که پیامبر (ص) را بر اقوام و خانواده‌اش ترجیح داد، با این که ممکن بود صفیه نزد خانواده‌اش بازگردد، و در این باره ما می‌بینیم بسیاری از یهود بعد از این ازدواج مبارک، اسلام آوردند.

۱۱- میمونه دختر حارث

او بیوهٔ ابراهم بن عبدالعزی بود و آخرین زنی است که پیامبر (ص) با او ازدواج کرد و این ازدواج در سال هفت هجری در سالی که عمرة القضاء واقع شد، انجام گرفت. و با این ازدواج، در دل قبائل بسیاری الفت افتاد و آنها به سمت اسلام رغبت نشان دادند و این خوشی میان بنی هاشم و بنی مخزوم را آشتی داد.

اکنون که دلائل ازدواج‌های حضرت (ص) را به عرض رساندیم، اهداف متعالی این تعدد زوجات را دانستیم و اکنون دوست داریم که این اهداف و مصالح را خلاصه کنیم تا این نکات به کمک خداوند متعال بهتر فهمیده شود.

۱- مصالح آموزشی، مقصود انتشار امر آموزش میان زنان است، مخصوصاً دربارهٔ اموری که متعلق به آنها می‌باشد. زیرا بسیاری از زنان، از رسول خدا ج شرم داشتند تا احکامی چون زناشویی و مسائل حیض و نفاس و جنابت و طهارت و غیره را بی‌پرسند.

۲- مصالح قانونی، مانند باطل کردن عادت فرزندخواندگی که در جاهلیت مرسوم بود و مسأله برادری که در جاهلیت بود. و مشارکت در روایت حدیث که راویان آورده‌اند که تعداد احادیثی که زنان پیامبر (ص) روایت کرده‌اند، بیش از سه هزار حدیث است.

۳- مصالح اجتماعی، مقصود از آن این است که روابط دوستانه میان رسول خدا ج و یارانش به وسیلهٔ این خویشاوندی مبارک، استحکام می‌یافت.

۴- مصالح سیاسی که این ازدواج‌ها باعث جذب سران قبایل و اطاعت از گرایش آنها به اسلام می‌شد.

۵- مصالح انسانی، در این ازدواج‌ها، حضرت رسول (ص) می‌توانست با فداکاری آشکار خود به سرپرستی پیرزنانی که شوهران‌شان مرده بودند، برسد و برای آن‌ها که تکیه‌گاهی برایشان باقی نمانده بود و کمی داشتند یآوری باشد و بچه‌های یتیم‌شان را سرپرستی کند.

۶- مصالح تربیتی، در این معاشرت‌های زناشوئی رسول ج با زنانش، ایشان الگوی نیکو و مثل کاملی برای مردان و زنان شدند، حضرت (ص) در تمام موارد، عدل را میان آن‌ها رعایت می‌کرد، مانند بهره بردن و بیتوته کردن در شب و نفقه و احتمالاً خشم و غیرت بر آنها و همینطور محبت و مدارا و پندهای نیکودادن به آن‌ها.

و اکنون تهمت‌زنندگان و غرض‌ورزان و خاورشناسان چه نظری دربارهٔ تعدد زوجات رسول ج دارند؟... و آیا گمان می‌کنند که این ازدواج‌ها برای رسیدن به اعمال زشت، زناکاری‌ها و شهوات جنسی است؟... یا این که این ازدواج‌ها نهایت بخشش و فداکاری و کرامت انسانی است؟...

[۲۸۸ تاریخ طبری، (۳ / ۱۶۳)؛ طبقات الکبری از ابن سعد، (۸ / ۵۸). [۲۸۹] بودلی: رسول ج ۱۲۹ از ترجمه عربی، ابن منبع را ما از کتاب نساء النبی ج از خانم دانشمند: دکتر بنت الشاطی، ص ۶۷ گرفته‌ایم. [۲۹۰] مفصل آن را رجوع کنید به حدیث افک از بخاری / در تفسیر سورة نور باب ﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا﴾ [النور: ۱۲]، (۵ / ۵) و مسلم / در توبه باب سخن افک و قبول توبه تهمت‌زنندگان به شماره ۲۷۷۰ و سیره ابن هشام (۲ / ۲۰) و تاریخ طبری، (۳ / ۶۸). [۲۹۱] به کتاب عقاد، (الصدیقه بنت الصدیق)، بنگرید از ص ۱۲۰ تا ۱۲۴. [۲۹۲] از فی ظلال القرآن با کمی تصرف. [۲۹۳] صحیح که پیشتر آمده است. [۲۹۴] الإصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر، (۴ / ۳۱۶). [۲۹۵] سیره ابن هشام، (۲ / ۲۱۷). [۲۹۶] بخاری در تفسیر آورده است باب قول خداوند تعالی: ﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ﴾، (۶ / ۲۲) و مسلم در فضائل صحابه باب فضائل زید بن حارثه س، شماره / ۲۴۲۵. [۲۹۷] این افراد مستشرقانی هستند که معمولاً با دیدی خصمانه و مغرضانه و با اهدافی استعماری به بحث دربارهٔ اسلام پرداخته‌اند برای اطلاع بیشتر به کتاب «المستشرقون» نجیب العقیقی مراجعه فرمایید. (م) [۲۹۸] بنگرید به کتاب زندگی محمد ج از محمد حسنین هیکل، ص ۳۲۲ - ۳۲۶. [۲۹۹] منبع سابق، ص ۹۹. [۳۰۰] همان منبع، ص

۱۰

پایان

25-03-2018

برگرفته از سایت عقیده با ویرایش مجدد و مقدمه و تصحیح اشتباهات نوشتاری

م - ع - عزیز

این نوشته ذیل از مهدی خلجی خبرنگار بی بی سی وراودی فردای صدای امریکا است که از صفحه عبدالحی خراسانی نقل شده است

معشوق محمد، مادر مؤمنان

رفتار حضرت محمد(ص) با همسرانش؛ نشاندهنده فرهنگ، اخلاق و سنت مرسوم در جامعه آنروز شبه جزیره حجاز می باشد.

یکی از مشکل ما مسلمانان این است که از پیامبر اسلام و اصحاب و خلفای راشدین تصویر و تصور متفاوت از موجودی بنام انسان زمینی در ذهن خود می سازیم و بعد همان رویا قدسی را به عنوان واقعیت، هم برای خود و هم برای دیگران تعریف می نماییم.

بسیاری از مرزهای مقدس که باعث انحراف تفکر ما و سبب افراط کرایبی ها و فتنه ها در تاریخ اسلام شده است همین مقدس سازی ها و تعریف جایگاه استثنایی به شخصیت های صدر اسلام می باشد.

این مقاله کوتاه یکی از بهترین نبشته ها در باره زنان پیامبر اسلام و اخلاق مرسوم در جامعه حجاز و در روزگار حضرت محمد(ص) می باشد.

نویسنده مقاله آقای مهدی خلجی خود برخاسته از حوزه و آشنا به زبان علم و روش تحقیق در مراکز اکادمیک است.

لطفاً این مقاله را مطالعه نمایید.

معشوق محمد، مادر مؤمنان

مهدی_خلجی

مهاجران حبشی در آستانه‌ی مسجد پیامبر گرد می‌آمدند و می‌نواختند. پیامبر عایشه را صدا می‌زد تا حبشیان نوازنده را تماشا کند. گاهی پیامبر عایشه را به دوش می‌گرفت تا بهتر بتواند حبشیانی را ببیند که می‌نواختند و می‌رقصیدند. برای پیامبر مهم بود که میل به سرگرمی دختر جوانی چون عایشه را برآورد. گاهی عُمَر مانع نوازندگی و رقصندگی حبشیان می‌شد. پیامبر او را دور می‌کرد و حبشیان را امان می‌داد که به کار خود ادامه دهند. داستان‌هایی از این دست را صحیح بخاری و صحیح مسلم - دو مجموعه‌ی اصلی حدیث - آورده‌اند.

تاریخ‌نگاران اسلامی در هر دوره‌ای به شکلی روایت‌های مربوط حیات جنسی و روابط مرد و زن در دوران پیامبر را بیان کرده‌اند. هرچه به دوران جدید نزدیک‌تر می‌شویم روایت‌ها زن‌ستیزانه‌تر است. بخاری (صحیح)، ابن حبیب بغدادی (کتاب المحبر)، و ابن سعد (کتاب الطبقات) از نوعی زندگی جنسی در آن دوران گزارش می‌دهند که تا اندازه‌ای ناسازگار با نظام پدرسالاری است، در حالی که تاریخ‌نگاران متأخر منکر هر جنبه‌ای از ازدواج یا زندگی

زنانه هستند که به زن استقلال در تعیین سرنوشت می‌دهد. روشن است که بازنمایی واقعیت در روایت‌ها آنقدر مهم نیست که خود آن‌ها. یعنی اهمیت دارد بدانیم چقدر این روایت‌ها درست اند، اما مهم‌تر از آن واقعیت خود این روایت‌ها در دوران روایتگران است. این که تاریخ‌نگارانی بزرگ این گزارش‌ها را می‌آوردند نشانه‌ی پذیرفتنی بودن این گزارش‌ها در ذهن فردی و ذهنیت جمعی آن دوران است.

پیش از ادامه‌ی سخن، هشدار درباره‌ی مغالطه‌ی تاریخی «زمان‌پیشی» ضروری است. «زمان‌پیشی» مغالطه‌ای است که اصحاب ایدئولوژی‌ها (چه ایدئولوژی‌های اسلامی چه ایدئولوژی‌های اسلام‌ستیز) بدان دچار می‌شوند: سنجیدن دوران قدیم و ارزش‌داوری درباره‌ی رویدادها و زندگی‌ها و انسان‌ها بر پایه‌ی معیارهای نظری یا اخلاقی دوران معاصر. برای نمونه، هم کسانی که می‌خواهند حکومت پیامبر در مدینه را دموکراتیک توصیف کنند گرفتار «زمان‌پیشی» اند هم آن‌ها که می‌خواهند آن را ضددموکراتیک بخوانند. بدین سان، وقتی بحث درباره‌ی زندگی جنسی پیامبر است می‌بینیم برخی پیامبر را به دلیل ازدواج با دخترکی کم‌سن و سال دچار «انحراف جنسی» می‌دانند. آن‌ها بر تفاوت معیارهای اخلاقی و اجتماعی در دوران پیامبر با زمانه‌ی مدرن چشم می‌پوشند.

در نمایش‌نامه‌ی رومئو و ژولیت، لیدی کپولت به دختر خود، ژولیت دوازده ساله، می‌گوید به ازدواج فکر کند چون دخترانی جوان‌تر از او در ورونا، دخترانی از خانواده‌هایی محترم، در چنین سن و سالی، نه تنها ازدواج کرده که مادر فرزندان شده‌اند، و خود او نیز ژولیت را پیش از دوازده سالگی به دنیا آورده است. شکسپیر در اواخر سده‌ی شانزدهم و اوایل سده‌ی هفدهم می‌زیست. آیا شکسپیر را، که در چنان دورانی از چنین رسمی در اروپا سخن می‌گوید، می‌توان با معیارهای امروزی دچار انحراف جنسی کودک‌خواهی (پدوفیلیا) دانست؟ بنا بر گزارش‌های مشهور، محمد پیامبر حدود شصت و دو سال زیست و دو گونه ازدواج کرد: ازدواج تک‌همسری با زنی قدرتمند که شخصیتی پرنیرو و کشش داشت و سلطان سرنوشت خویش بود. همچنین، ازدواج چندهمسری با زنانی گوناگون در قوت شخصیت و زیبایی. محمد نخست در بیست و پنج سالگی با خدیجه پیمان زناشویی بست که بیست و پنج سال تداوم یافت و با درگذشت خدیجه پایان گرفت. پس از آن، زندگی جنسی تازه‌ای را آغازید و طی دوازده سال با دوازده زن ازدواج کرد، مقدمات ازدواج با سه زن را فراهم کرد که ازدواج سرنگرفت و پیشنهاد چندین زن را رد کرد که به او پیشنهاد ازدواج یا «هبه» (هدیه) کردن خود را داده بودند. برخی تاریخ‌نگاران نوشته‌اند با زنانی نیز ازدواج کرد که با آنان هرگز همبستر نشد. خدیجه دختر خویلد، چهل ساله‌ای ثروتمند از قبیله‌ی پیامبر، قریش، بود که دوبار پیشتر ازدواج کرده بود. خدیجه پس از قراردادی بازرگانی با پیامبر، برای آن که همراه کاروان او به سفر رود، به او اعتماد کرد و به محمدی که پیش از آن هرگز ازدواج نکرده بود پیشنهاد ازدواج داد. تمام

فرزندان محمد (چهار دختر و دو پسر) - به جز ابراهیم، فرزند ماریه‌ی قبطیه که در خردسالی در گذشت - از خدیجه بودند.

از میان کسانی که پیشنهاد هبه کردن خود را به محمد داده بودند یکی امّ شریک بود که پیامبر نپذیرفت؛ دیگری لیلی بنت الخطیم بود که پیامبر پیشنهادش را پذیرفت ولی قبیله‌اش رأی او را زدند و استدلال کردند که محمد همسر مناسبی نیست چون زنان بسیار دارد و ممکن است آن زنان مجال را بر همسر تازه تنگ کنند.

زنان محمد در شمایل ظاهری از جمله در فریبه‌ی یا داشتن اندامی تراشیده نیز با هم تفاوت بسیار داشته‌اند. همه‌ی زنانی که با پیامبر بودند از واقعیت چندهمسری او خرسند نبودند. سوده از زنانی بود که از تعلق خاطر پیامبر به زنان دیگرش، به ویژه زن زیبا و جوانی چون عایشه، در رنج بود. سوده فریه و سالدارتر از بسیاری زنان دیگر پیامبر بود. پیامبر از طرز راه رفتن او خنده‌اش می‌گرفت و او نیز خنده‌ی پیامبر را دوست داشت. یک بار می‌خواست به خاطر عایشه پیامبر را ترک کند اما سرانجام رضایت داد که نوبت شب‌های خود را به عایشه دهد. سوده به پیامبر گفت «آن چیزی را که زنان می‌خواهند من نمی‌خواهم» (ابن حجر، الاصابه، جلد هشتم، ص. ۱۱۷).

«هبه» مانند طلاق مراسمی نداشت، شیوه‌ای بود که حدود یک قرن پس از پیامبر برافتاد. برخی گفته‌اند پس از پیامبر ممنوع شد. بنابراین، پیامبر واپسین مرد عربی بود که زنان خود را به او هبه می‌کردند. محمد بن سعد بن منیع زهری، تاریخ‌نگار نامدار سده‌ی سوم هجری، در جلد هشتم کتاب الطبقات فصلی دارد درباره‌ی زنانی که خود را به پیامبر «هبه» کردند («ذکر من خَطَبَ النَّبِيُّ مِنَ النِّسَاءِ فَلَمْ يَتَمَّ نِكَاحَهُ وَ مِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا مِنَ النِّسَاءِ لِرَسُولِ اللَّهِ»: ابن سعد، کتاب الطبقات الکبری، تحقیق الدکتور علی محمد عمر، القاہرہ، مکتبہ الخانجی، ۲۰۰۱، الجزء العاشر، صص. ۱۵۵-۱۴۵).

در بی‌تکلفی و بی‌آدابی هبه، داستانی که ابن سعد در همین فصل، درباره‌ی لیلی دختر خطیم آورده (ص. ۱۴۵) گویا است. پیامبر نشسته و پشت به آفتاب داده بود. لیلی آمد و دست بر شانه‌اش گذاشت. محمد گفت این کیست؟ گفت من ام، لیلی دختر خطیم؛ آمده‌ام خود را به تو واگذارم. با من ازدواج کن. پیامبر گفت باشد. لیلی به میان قومش بازگشت و گفت پیامبر با من ازدواج می‌کند. قومش به او گفتند کار بدی است؛ چون تو زنی غیرتمند ای و پیامبر زنان چندی دارد و تو تاب نخواهی آورد؛ برو و حرفت را پس بگیر. لیلی پیش پیامبر رفت و حرفش را پس گرفت. به نظر می‌رسد این که زنی برای برقراری رابطه‌ی جنسی با مردی پیش‌قدم شود رسمی جاری بوده است. حتی قوم زن هم قدرت نداشتند او را از این کار باز دارند و آنچنان که در داستان لیلی آمده به او نظر مشورتی می‌داده‌اند، نه دستور.

کشش جنسی پیامبر به زنان در روایت‌های تاریخی کهن‌تر آشکارتر بیان شده است. در توجیه ازدواج‌های پرشمار پیامبر، متلکمان و تاریخ‌نگاران متأخر اسلامی نقش عشق و گیرایی جنسی را کم‌رنگ می‌کنند و در عوض می‌گویند انگیزه‌ی اصلی این ازدواج‌ها سیاسی - دینی بوده است. ازدواج او با زنی یهودی به نام صفیه دختر حُیی احتمالاً فاقد انگیزه‌هایی سیاسی - دینی بود و زیبایی صفیه نقش اصلی را در این میان بازی می‌کرد. صفیه دختر جوانی بود که در عین حال دو بار پیش‌تر ازدواج کرده بود. زنی بود غنیمت جنگ. وقتی پیامبر به او پیشنهاد ازدواج داد از او پرسید: «آیا در دلت میلی به من داری؟» گفت: «میل به تو داشتم وقتی مشرک بودم. حال که مسلمان ام معلوم است که به تو میل دارم.» روشن است که غنیمت‌های جنگی از آن همه‌ی مسلمانان است، ولی پیامبر صفیه را به طور خاص پسندید. جویره بنت حارث دختر بیست ساله‌ی زیبایی که رشک عایشه را بر می‌انگیخت نیز پیامبر را مفتون جذابیت خود کرد. ریحانه دختر زید، از قبیله‌ای یهودی و اسیر جنگی بود و از زنان بسیار زیبا، انگیزه‌ای سیاسی در این میان نبود. زینب دختر جحش زن دیگری بود که نخست همسر زید بن حارثه، فرزندخوانده‌ی پیامبر، بود ولی وقتی پیامبر او را نیمه‌برهنه در خانه‌اش دید مهرش به دل افتاد. آیه‌ای در قرآن به او اجازه داد با زینب ازدواج کند، پس از جدایی زینب از زید، زینب جوان و فریبا همیشه به خود می‌بالید که با زنان دیگر تفاوت دارد چون پیامبر آن زنان را از پدران و برادران خواستگاری کرده، ولی زینب به رخصت خدا همسر محمد شده است. قانون مربوط به فرزندخوانده و تمایز او از فرزند را فقیهان از این آیه استخراج می‌کنند. داستان دل‌بستگی محمد به ماریه‌ی قبطیه نیز پرآوازه است. روزی که نوبت صفیه بود، پیامبر در خانه‌ی او با ماریه خفت. حفصه همسر دیگر پیامبر سرزده آمد و دید. پیامبر گفت اگر آنچه را دیده به کسی نگوید دیگر به ماریه دست نخواهد زد. ولی حفصه خبر را به گوش دیگران رساند و در نتیجه پیامبر نیز دوباره با ماریه رابطه برقرار کرد. ابراهیم، زاده‌ی ماریه، تنها فرزندی است که پیامبر از زنی جز خدیجه داشت (کتاب‌های تاریخی قدیم مانند تاریخ طبری، سیره‌ی ابن هشام، الاصابه فی تمییز الصحابه از ابن حجر عسقلانی، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب از ابی عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرّ و الطبقات ابن سعد درباره‌ی ماریه نوشته‌اند).

پیامبر زندوست بود ولی هیچ خشونت و زمختی مردانه و میل به چیرگی فاتحانه بر زن در رفتارش گزارش نشده است. فاطمه مرنیسی می‌گوید پیامبر در برابر زنان شخصیتی نرم و شکننده داشت و از این رو شکنندگی مردانه در برابر زن را خوب می‌شناخت و از بر ملا کردنش پروایی نداشت. داستان عشق او به عایشه بسی گویا است؛ زنی که وقتی پیامبر درگذشت هنوز هجده سالش نشده بود. تاریخ‌نگاران سن عایشه در وقت ازدواج را از شش

سال تا نه سال و به ندرت بالاتر یاد کرده‌اند اما همه از زیبایی و برازندگی‌اش گفته‌اند و نیز عشق پرشور پیامبر به او.

قرآن مردان را دستور می‌داد به عدالت میان زنان‌شان رفتار کنند؛ ولی پیامبر همیشه در این کار کامیاب نبود. در قصه‌ی ماریه نتوانست خویش‌داری کند. عشقش به همسرانش یکسان نبود. برخی مانند عایشه را بیش از دیگران دوست می‌داشت.

خانه‌ی محمد کنار مسجدش بود. گفته‌اند تنها مکان مقدسی در تاریخ که به اتاق خواب راه داشت، مسجد پیامبر بود. خانه‌اش پرغوغا بود و بی‌پیرایه. زنانش هرچند برخی از زیبایی مثال‌زدنی بهره‌مند بودند، معمولی به شمار می‌رفتند و بی هیچ هاله و هوایی از قدسیت و عصمت. با هم جدال می‌کردند، به هم رشک می‌بردند، به پیامبر طعنه می‌زدند.

در بسیاری روایت‌ها از سختگیری‌های عمر درباره‌ی دسترسی مسلمانان به زنان پیامبر آمده است. می‌گویند عمر از پیامبر می‌خواست زنانش را از مردان جدا نگاه دارد تا حرمتش پاس داشته شود. آیات حجاب درباره‌ی زنان پیامبر بیان شد. قرآن زنان پیامبر را «مادر مؤمنان» (أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ) خواند که مسلمانان حق ندارند پس از مرگ محمد با آنها ازدواج کنند. هیچ‌یک از زنان پیامبر پس از او ازدواج نکردند. مسلمانان این امر را برای حفظ احترام و غرور پیامبر لازم می‌دانستند.

زنان محمد انسان‌هایی معمولی بودند، ولی از آن‌جا که نزدیک‌ترین و بیشترین رابطه را با پیامبر داشتند، در چشم مسلمانان احترام و جایگاهی ویژه یافتند به شکلی که آرام آرام از زنانی مثل دیگران به الگویی بدل شدند که باید از آن پیروی کرد؛ رفتار و گفتارشان «سنت» شد. چنین جایگاهی را زنان محمد به تدریج و طی چند سده در فقه و تفسیر و کلام اسلامی یافتند. به ویژه حکم حجاب که در قرآن برای زنان پیامبر آمده بود، به دست مفسران و فقیهان به همه‌ی زنان تعمیم یافت؛ زنان پیامبر نمونه‌های برتر «زن مسلمان» شدند.

«پوشاندن تن زن» رسمی بود که پیامبر به جا می‌آورد تا زن خود را از زنان دیگر به ویژه از کنیزان متمایز کند؛ همان طور که وقتی صفیه را از جنگ به کنیزی می‌آورد، سراپای او را پوشاند و دیگران دریافتند که او دیگر کنیز نیست. پوشاندن بدن زن رسمی شد برای احترام و نشانه‌ی اشرافیت و تعلق زن به جایگاهی فراتر از زنان عادی.

برخلاف تصور بسیاری از معاصران ما، تعدد زوجات رسم رایجی در مکه‌ی روزگار پیامبر نبود. جز برخی اشراف قریش و ثقیف، بیشتر مردان یک همسر داشتند و شماری اندک دو زن. ابوسفیان و همسرش هند، ابولهب، ابوجهل، حَکَم بن هشام مخزومی و نیز عکرمة نمونه‌هایی از مردان تک‌همسر اند که می‌شناسیم. خود پیامبر در مکه یک زن داشت: خدیجه. به احتمال زیاد، پیامبر در مدینه چندهمسری برگزید.

حرم پیامبر بزرگ بود و زنان با هم داستان‌ها داشتند؛ از رقابت بر سر عشق مشترک تا دسیسه‌چینی و حرف و حدیث بر سر تقسیم غذا و لباس و مهربانی‌ها با یکدیگر و «خواهر» خواندن همدیگر. اما چرا پیامبر چنین امتیاز انحصاری بزرگی داشت که زنان بسیار داشته باشد و میل جنسیتش هر جا کرانه‌ای یافت لنگر اندازد؟ تاریخ‌نگاران مسلمان متأخر مانند عقاد و بنت الشاطیء دلیل این امر را «کمال بدنی» پیامبر دانسته‌اند. با ارضای غریزه‌ی جنسی، پیامبر نشان می‌دهد که در ویژگی‌های اندامی کامل و سالم است و در نتیجه می‌تواند رسالت معنوی را که ابلاغ پیام الهی به دیگران است به خوبی و در کمال امانت و درستی انجام دهد. به سخن دیگر، تاریخ‌نگاران متأخر، پیامبر را انسانی فرا می‌نمایند که رفتارها و زندگیش دور از غریزه‌ی جنسی شکل گرفته بود و سراسر تن او در خدمت کار پیامبریش بوده است ولی به طور ناسازه‌واری ارضای غریزه‌ی جنسی را به توانایی در انجام وظیفه‌ی پیامبری پیوند می‌زنند. در این تفسیر، زنان پیامبر از معشوقان او به مادران مؤمنان بدل می‌شود تا چنین تفسیری الاهیاتی از زندگی پیامبر مشروعیت یابد.

برای آگاهی بیشتر از زندگی جنسی و زنان پیامبر بنگرید به مقاله‌ی باربارا استواسر در دایره‌المعارف قرآن:

Barbara Freyer Stowasser, « Wives of the Prophet » in Encyclopedia of Qu'ran, edited by Jane Dammen McAuliffe, Leiden, Brill, 2006, Vol. 5, pp.506-521

همچنین به کتاب فاطمه مرنیسی با عنوان ماورای حجاب: پویایی رابطه‌ی زنانه - مردانه در جامعه‌ی اسلامی که نخست در سال ۱۹۷۵ به زبان انگلیسی چاپ شد و سپس با حذف پاره‌ای پاراگراف‌ها و عبارت‌ها به عربی برگردانده شد:

Fatima Mernissi, Beyond the Veil, Male-Female Dynamics in Muslim Society, London, Saqi Book, 2003, pp.51-58

نسخه‌ی ناقص عربی:

فاطمه المرنیسی، ماوراء الحجاب، الجنس كهندسه اجتماعیه، بیروت، المركز الثقافی العربی، الطبعة الرابعة، ۲۰۰۵

و نیز بنگرید به این کتاب: عائشه عبدالرحمن (بنت الشاطیء)، نساء النبی، بیروت، دارالکتاب العربی،